

- ملك را این جواب عجب آمد (عقد ۸۹)
 امیر اسمعیل را این سخن سخت آمد (عقد ۵۶)
 رحم آمد بروی آن استاد را کرد در باقی فن و بیداد را
 (مثنوی ۱۱۲۶)
 رحم آمد مر شتر را گفت هین بر چه و بر کودبان من نشین
 (مثنوی ۳۶۳)
 خنده آمد شاه را گفت ای کیا آمدم با طبع آن دختر ترا
 (مثنوی ۱۲۳۶)

ضمیر مفعولی جدا:

- هر چند مرا از وی بد آید (بیهقی ۱۷۹)
 سخت خوب آید این دو بیت مرا که شنیدم ز شاعری استاد
 (فرخی ۴۲)
 ابن عمردا ماهی آرزو کرد (سجستانی ۲۳۸)
 او را حیلتی یاد آمد (سک د ۴: ۱۲۶)
 وی را سخت کراهیت می آمد (بیهقی ۶۵۸)
 وحوش و طیور و سباع دید به یکجا جمع شده، او را عجب آمد
 (سیستان ۴۵)
 ایشان را ازان ناخوش آید (بیهقی ۶۷)
 مرا که بوالفضلم دو حکایت نادر یاد آمد (بیهقی ۲۹)
 اسحق گوید مرا خشم آمد (برامکه ۱۳)
 چون دبیر را آن شنوایی که وی را از آن اکراه آید چه امید دارد
 (برامکه ۴۸)

(۴،۶) اما ضمیر مفعولی پیوسته غالباً میان دو جزء فعل ناگذر قرار می گیرد:
 کت نادان بوی یلوفر بیافت خوبش آمد سوی یلوفر شتافت
 (رودکی - فرس ۳۵)

- خندهش آمد چون سلیمان آن بدید کز شما کی من طلب کردم نرید
(مثنوی ۶۵۴)
- خندهاش گیرد از آن غمهای خویش چون بیند مستقر و جای خویش
(مثنوی ۸۰۶)
- ساعتی بیدار بد خوابش گرفت عاشق دلداده را خواب ای شکفت
(مثنوی ۵۶۵)
- شرم آمد گشتم از نامت خجل ورنه آسان است نقل مشت گل
(مثنوی ۹۰۱)
- خشم آمد که من ترا گفتم که ترا عاشقم، خطا گفتم
(جمال ۴۱۷)
- حیفش آمد که به زخمی جان دهد جان ز دست صدق او آسان دهد
(مثنوی ۱۰۱۸)
- دشمن آمد که این بس بینواست وز مجاعت هالك مرگ و فناست
(مثنوی ۹۴۵)
- و گاهی ضمیر مفعولی پیوسته بعد از همکرد می آید:
- نگه کردم این نظم مست آدمم سخنهای ناتندرست آدمم
(شاهنامه ۱۵۵۴)
- سکندر شنید آن پند آمدش سخنگوی را فرهند آمدش
(شاهنامه ۱۷۸۵)
- خواب بردش مرغ جانش از حبس دست
- چنگ چنگی را رها کرد و بجست
(مثنوی ۱۰۳)
- خشم آمدش و هم آنکه گفت: ویک خواست کاورا بر کند از دیده کیک
(رودکی ۲۳۲)
- آن روز آرزو آیدش که کاشکی ... خاک گشتمی
(مجید ۲: ۵۴۱)

وینم عجب آید که چگونه بردش خواب

آن را که به کاخ اندریک شیشه شراب است

(منوچهری ۷)

چو دید آنچنان جای مهر اج شاه دویغ آمدش کان ندارد نگاه

(گرشاسب ۱۸۳)

(۵۶) هر گاه متمم یا قید پیش از فعل ناگذر قرار گیرد ضمیر مفعولی پیوسته

نیز مقدم بر اجزای فعل واقع می شود:

مطرب از گفته حافظ غزلی نغز بخوان تا بگریم که ز عهد طربم یاد آمد

(حافظ ۱۱۸)

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که می گفت

بر در می کده ای با دف و نی ترسانی

(حافظ ۳۴۹)

دوشم ز بلبلی چه خوش آمد که می سرود

گل گوش بهن کرده ز شاخ درخت خویش

(حافظ ۱۹۷)

به اصطلاح نحو (عربی) باید گفت در جمله هائی که متضمن یکی از فعلهای

ناگذر باشد، مفعول (اسم - ضمیر مفعولی پیوسته و جدا) در محل نهاد و فاعل است.

یعنی:

شاه را خوش آمد = شاه خشنود شد

خشمت آمد = تو خشمگین شدی

خوشم آمد = من خشنود شدم

(۶۶) در فارسی رایج امروز شماره فعلهای ناگذر بسیار است که برای بعضی

از آنها در آثار ادبی کهن مثالی نیافته ام. از آن جمله:

با هم کرد بودن زمان حال:

سردم است - گرمم است - سختم است - چه ات است؟ - بسم است -

تشنه‌ام است - گرسنه‌ام است - که در زبان محاوره به صورت‌های سردمه، گرممه،
سخته، چته، بسمه، تشمه، گرسنمه به کار می‌رود.

و برای زمان گذشته نیز:

سردم بود - گرمم بود - ساختم بود - چته بود - بسم بود...

با همکرد شدن:

سردم شد - گرمم شد - چه‌ام شد؟ غصه‌ام شد - عارم شد - تشنه‌ام شد -

گرسنه‌ام شد...

با همکرد آمدن:

بدم آمد - خوشم آمد - دردم آمد - حیقم آمد - یادم آمد - عارم آمد -

زورم آمد...

با همکرد گرفتن:

خنده‌ام گرفت - گریه‌ام گرفت - دردم گرفت - غمم گرفت - خوابم

گرفت - لجم گرفت...

با همکرد بردن:

خوابم برد - ماتم برد (مبهوت شدم)

با همکرد زدن:

خشکم زد - ماتم زد - بهتم زد.

تعول تاریخی ساختمان فعل

۷) در زبان پهلوی جنوب غربی (پارسیک) هر سه صورت ساختمان فعل (ساده، پیشوندی، مرکب) وجود داشته است.

فعل‌های ساده گاهی از ریشه فعل آمده، و گاهی از ماده اسم ساخته شده است. مثال آنچه ریشه فعل دارد:

داشتن، کردن، آوردن، رسیدن، بردن، استادن، رفتن، آمدن، ماندن...

اما در پهلوی ساختن فعل از ماده اسم بسیار رایج است. برای این منظور دو روش به کار می‌رود:

۱،۷) به آخر اسم جزء ین (با یای مجهول، مانند کسر ممدود) افزوده می‌شود و آنگاه جزء صرفی صیغه‌های مختلف می‌آید؛ مانند:

آزار	آزارین	آزارینیدن	=	ویران کردن
آفرین	آفرینین	آفرینینیدن	=	دعا کردن
آگاه	آگاهین	آگاهینیدن	=	آگاه کردن
آشکار	آشکارین	آشکارینیدن	=	آشکار کردن
همبسان	همبسانین	همبسانینیدن	=	مخالفت کردن
پیداگ	پیداگین	پیداگینیدن	=	نشان دادن
پتیارگ	پتیارگین	پتیارگینیدن	=	دشمن داشتن
پیروز	پیروزین	پیروزینیدن	=	پیروز گردانیدن
فرجام	فرجامین	فرجامینیدن	=	به پایان رساندن
رواگ	رواگین	رواگینیدن	=	رواج دادن

روشن روشن = روشن کردن

بیم بیمین = بیم دادن

(۲،۷) جزء صرفی بی واسطه جزء دیگر به آخر اسم می پیوندد و فعل می سازد.

مانند:

ایاس ایاسیدن = به یاد آوردن

کین کینیدن = کین داشتن^۱

(۳،۷) در فارسی دری روش نخستین به کار نرفته است، مگر آن که طرز

ساختن باب متعدی از فعلهای لازم را با این روش ارتباط بدهیم. اما از اسم با این روش فعل ساخته نمی شود بلکه خاص فعلهایی است که نخست صورت لازم آنها چه از ریشه فعل و چه از ریشه اسم وجود داشته باشد.

روش دوم در فارسی بسیار رایج است و شماره بسیاری از فعلهای ساده فارسی

ریشه اسمی دارند که با همین روش ساخته شده اند. مانند:

آغازیدن، بوسیدن، توفیدن، ترسیدن، ترشیدن، ترکیدن، چربیدن، چرخیدن،

خمیدن، دزدیدن، رنجیدن، سزیدن، ستیزیدن، سپاسیدن، شاشیدن، شکوهیدن،

شوریدن، طپیدن، غریویدن، غلتیدن، گندیدن، و جز اینها.

فعلهایی که ماده یعنی جزء اصلی آنها کلمه ای عربی است نیز بر همین قیاس

ساخته شده است:

رقصیدن، طلبیدن، غارتیدن، فهمیدن، بلعیدن، طوافیدن، خوفیدن.

اما این روش در فارسی استعمال عام نیافته و از قرن هفتم نویسندگان، یا

اهل زبان، ساختن فعلهای تازه را از ماده اسم روا نداشته و از آن پرهیز کرده اند.

یعنی در مقابل فعل ترسیدن از ترس فعل بیمیدن از بیم یا در مقابل ترشیدن از ترش فعل

تلخیدن از تلخ ساخته و در این گونه موارد اگر حاجت به فعلی داشته اند غالباً

همکردها را به کار گرفته و به صورت تلخ کردن یا تلخ شدن یا بیم داشتن و بیم دادن

(۱) مثالها از کتاب افسانه زردشت تألیف Mole یا از کتاب واژه نامه مبنوی خرد تألیف دکتر

احمد تفضلی است. برای آنکه مثالها يك دست باشد همه جا صورت تلفظ متأخر در نقل کلمات پهلوی به خط فارسی اختیار شده است.

استعمال کرده‌اند.

کاری که طرزی افشار از شاعران دوره صفوی کرد و در شعر خود فعلهای قیاسی از ماده اسم و صفت ساخت و بکار برد نزد اهل زبان جدی تلقی نشد و کسی از او پیروی نکرد مگر در هزل و شوخی.

(۴،۷) فعلهای پیشوندی در پهلوی (پارسیک) فراوان به کار می‌رود و استفاده از پیشوند فعلی برای بیان معانی دقیق فعل رواج بسیار دارد. از آن جمله: فراز رسیدن، ابر رسیدن، فراز آمدن، اندر آمدن، فراز رفتن، ابا ز رفتن، فرود شدن، اندر شدن، اندر اباستن، ابا ز ماندن، ابا ز وردیدن.

(۵،۷) فعل مرکب نیز در نوشته‌های پهلوی دیده می‌شود. برای مثال: ابا د کردن، بهر کردن، پیمان کردن، پیوند کردن، پهریز کردن، فرمان بردن، رنج بردن.

اما شماره این فعلهای مرکب بسیار نیست و تعداد همکردها نیز کم است. وجود دو روش برای ساختن فعل از ماده اسم و صفت و همچنین استفاده فراوان از پیشوندهای فعلی احتیاج به استعمال فعل مرکب را در زبانهای ایرانی میانه بسیار کم کرده است.

(۶،۷) عبارتهای فعلی نیز در متن‌های پهلوی (پارسیک) وجود دارد و نمونه آنها این است:

اندر یاد داشتن، ایدا گیه آوردن (به ظهور آوردن)، افریاد رسیدن (به...)
پد کار داشتن (به کار بردن)، پدرواگ داشتن (اجرا کردن)، اندر کار داشتن (اعمال کردن)، اخویش کردن (مالک شدن)، پد نگرش داشتن (مراقب بودن).^۲

(۷،۷) در فارسی دری دوره نخستین (آغاز تا اوایل قرن هفتم) پیشوندهای فعل هنوز زنده بوده و معانی متعدد و مختلفی را به وسیله آنها بیان می‌کرده‌اند. اما از همان دوره استعمال فعل مرکب، خاصه با اسم و صفت عربی، شروع شده است. در متن هر نوشته و کتاب می‌بینیم که در مورد واحد، فعل پیشوندی و فعل مرکب هر دو

(۲) مثالهای پهلوی از همان دو ماخذ است که پیشتر ذکر شد.

به کار رفته است. مثال:

باز کردن = معزول کردن:

بر در سرای منادی کردند که ملک بهرام راست روشن را از کار باز کرد

(سیاست خ ۱۸)

بفرمایم تا منادی کنند که ما راست روشن را معزول کردیم

(سیاست خ ۱۸)

برگزیدن = اختیار کردن:

نوع انسان را از جمله این طبقه برگزید

(التوسل ۱)

هر جمعی از کتاب روزگار و ارباب صنعت طریقی از آن جمله اختیار کرده اند

(التوسل ۹)

در پذیرفتن = قبول کردن:

اگر خاقان بنده را به پرستاری در پذیرند

(سیاست خ ۱۱۵)

سبب چیست که سخن ترا قبول کرد

(سیاست خ ۳۹)

فراز آمدن = حاصل شدن:

چه پسندیده و چه ناپسندیده بر آنچه بنده را... فراز آمد یاد کرده شد

(سیاست خ ۷)

و ثواب آن مصالح بدان جهان او را حاصل شود

(سیاست خ ۶)

بازگشتن = مراجعت کردن:

پس شیخ از این جای بازگشت و به خانقاه استاد بواحمد... فرود آمد

(اسرار ۶۶)

ما از خدمت شیخ مراجعت کردیم

(اسرار ۱۸۸)

در گذاشتن = عفو کردن:

ما توبه کردیم و بسیار استغفار کردیم تا از ما در گذاشتند

(اسرار ۴۹)

از کرم و فضل تقصیر در حق خود عفو کند

(اسرار ۳۵۱)

در خواستن = التماس کردن:

مرا شعری در خاطر آمد که از وی درخواستم تا روایت کند

(سفر ۲)

و التماس کردم که مرا از این شهر به موضعی رساند که ایمن باشد

(سفر ۱۳۶)

برگزیدن = اختیار کردن:

شیخ گفت چهار سخن از چهار کتاب خدای تعالی برگزیدند

(اسرار ۲۹۹)

(اسرار ۲۲۹)

دیگر آنکه طاق اختیار کردن اولیتر

درخواستن = استدعا کردن:

از خدای عزوجل درخواستیم که یارب ما را از خواندن این کتابها گشادگی

(اسرار ۴۸)

می نباشد در باطن.

خواجه عنان شیخ بگرفت و از وی استدعا کرد که می باید که شیخ به سرای

(اسرار ۲۵۱)

من در آید

بازداشتن = منع کردن:

اگر ظلمی می رود به امیر عادل شهر بر باید داشت تا بازدارد

(مقامات ۷۸)

(مقامات ۱۰۶)

حکیم علام از شرب مدام و سماع حرام منع نکند

۸۰۷) از قرن هفتم به بعد پیشوندهای فعل به تدریج از رواج افتاده و فعل

مرکب جای آنها را گرفته است. در فارسی امروز تنها بعضی از فعلهای پیشوندی به

کار می رود و در ذهن اهل زبان مجموع آنها در حکم فعل ساده است، یعنی به عمل

فعال پیشوندها توجهی نیست.

بعضی از پیشوندهای فعل نیز یکسره متروک شده است. از آن جمله در

نوشته‌های معاصران و در گفتار فارسی زبانان امروز پیشوند فراز در ساختمان فعل

هیچ به کار نمی آید. پیشوند باز تنها در محل قید به کار می رود و عمل خود را در

افزودن معنی خاصی به فعل از دست داده است. یعنی بازآمد به معنی مراجعت کرد در

فارسی جاری امروز وجود ندارد اما بازآمد به معنی بار دیگر آمد رایج است.

اندر بکلی متروک است، و صورت جدیدتر آن در، به معنی داخل و اندرون نیز متداول نیست، اما در بعضی موارد به معنی مخالف آن یعنی بیرون به کار می‌رود: درآمد در زبان قرن ششم و هفتم یعنی داخل شد و در فارسی امروز معنی خارج شد می‌دهد. در کرد در دوران نخستین فارسی دری معادل داخل کرد است و در فارسی امروز معادل خارج کرد. در دفت در دوران رشد و دوران فارسی درسی به معنی داخل شد و وارد شد به کار می‌آید، اما در فارسی امروز به معنی بیرون رفت و گریخت می‌آید.

فرو در زبان جاری منسوخ است و تنها گاهی در زبان ادبی به کار می‌رود اما صورت دیگر آن فرو هنوز در بعضی فعلها مانند فرود رفت و فرو کرد و فروداد و فرو نشست متداول است.

بر که در فعلهای پیشوندی متعدی مانند برآمدن = طلوع کردن، بر شدن = بالا رفتن، برگردن = بالا بردن، بر نشستن = سوار شدن به کار می‌رفت از استعمال افتاده و تنها در بعضی فعلها مانند برداشتن و برجستن متداول است که در زبان گفتار عادی غالباً به ور ابدال شده است: برداشتن، ورجستن، برخاستن تنها در زبان نوشتن به کار می‌رود و به این سبب پیشوند آن به ور تبدیل نشده است. در زبان گفتار به جای آن فعل مرکب پاشدن معمول است.

۹۷) فعل مرکب در فارسی امروز جای بسیاری از فعلهای ساده و پیشوندی را گرفته است. شماره بسیاری از فعلهای ساده در فارسی جاری امروز بکلی متروک است و به جای آنها فعل مرکب به کار می‌رود. از آن جمله:

آختن	=	بلند کردن، دراز کردن
آگندن	=	پر کردن
آمیختن	=	مخلوط کردن، مزوج کردن
آسودن	=	استراحت کردن
آغشتن	=	خیس کردن
آلودن	=	آلوده کردن
آغالیدن	=	تحریک کردن

جمع کردن، توده کردن	=	الفختن
ابار کردن	=	انباشتن
روشن کردن	=	افروختن
اندود کردن	=	اندودن
ینخ زدن، سرد شدن	=	افسردن
بلع کردن	=	اوباشتن
پاره کردن	=	گستن
باز کردن، فتح کردن	=	گشادن
مأمور کردن	=	گماشتن
فرار کردن	=	گریختن
ایمان آوردن، مایل شدن	=	گرویدن
ذوب شدن، آب شدن	=	گداختن
کم شدن	=	کاستن
تحمل کردن، صبر کردن	=	شکیفتن
شتاب کردن، عجله کردن	=	شتافتن
شایسته بودن، مستحق بودن	=	شایستن
پس گرفتن	=	ستدن
پاک کردن	=	ستردن
خلاص شدن	=	رستن
درو کردن	=	درودن
فرو رفتن	=	خلیدن
لمس کردن	=	بسودن
الك کردن	=	بیختن
منتظر بودن، متوقع بودن	=	بیوسیدن

و بسیاری از فعلهای ساده دیگر که متروک شده و جای آنها را فعل مرکب

یا عبارت فعلی گرفته است. مانند:

توسیدن	توختن	توفیدن
توردیدن	تفسیدن	تفتن
تاسیدن	ورزیدن	نیوشیدن
پیراستن	پوئیدن	پالودن
شکردن	سرشتن	افسودن
قتالیدن	فرسودن	دمیدن
یارستن	یازیدن	غنودن
	چمیدن	گزیدن
		و جز اینها.

www.KetabFarsi.com

صرف فعل

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

شناسه فعل

۹) در ساختمان صیغه‌های فعل از پارسی باستان تا فارسی میانه و فارسی نو (دری) تغییرات اساسی و مهمی روی داده است.

پیش از این گفتیم (جلد اول، ۱۸۹) که ساخت صرفی فعل در پارسی باستان شامل مقوله‌های متعدد شخص، شمار، وجه، زمان، باب بوده است. همچنین گفته شد که در پارسی باستان ماده فعل در صیغه‌های ماضی و مضارع یکسان است.

۱۰) افتادن مصوتها و گاهی هجاها در آخرین در دوره فارسی میانه و سپس در فارسی دری قسمتی از شناسه‌های صیغه‌های فعل را از میان برده و بر اثر آن تفاوت میان شناسه فعلهای گذرا و ناگذر از میان رفته، و وجه تمنائی^۱ بکلی نابود شده است.

بنابراین از همه صیغه‌های صرف فعل زبانهای ایرانی باستان، تنها مضارع از وجه اخباری، و وجه التزامی و وجه امری، که از ماده مضارع ساخته می‌شدند، برجا مانده؛ و يك وجه تمنائی جدید از همین ماده ساخته شده است. صیغه‌ها و زمانهای دیگر در دوره میانه و جدید عموماً به وسیله معین فعل‌ها صرف می‌شوند.

۱۱) در ماده مضارع اجزاء ماده‌ساز باستان یعنی -a- و -aya- و در وجه التزامی -ā- چنان با شناسه‌های فعل آمیخته است که مجموع را باید «شناسه» به شمار آورد.

می‌توان پنداشت که در دوره قدیمتر فارسی میانه دو گونه صرف فعل، به حسب آنکه ماده مضارع به -a- یا -aya- ختم می‌شده وجود داشته، اما در دوره اخیر این

1) Optatif

دو گونه با یکدیگر آمیخته بودند. این حدس از يك طرف، بر انواع گویشهای ایرانی، و از طرف دیگر بر اختلاف شناسه‌ها در متن‌های موجود از فارسی میانه مبتنی است.

(۳۱) شناسه‌های فعل در فارسی میانه (پارسیک) از این قرار است:

از ماده مختوم به *-aya*

از ماده مختوم به *-a*

مضارع اخباری

مفرد:

-ēm

گوینده: *-om, -am*

-ē (h)

شنونده: *-ē*

-ēd

دیگرکس: *-ad*

جمع:

-ēm (om)

گوینده: *-om, -am*

-ēd

شنونده: *-*

-ēnd

دیگرکس: *-and*

در وجه التزامی شناسه‌ها اندکی متفاوت است:

جمع

مفرد:

-ām

گوینده: *-ān*

-ād

شنونده: *-āy*

-ānd

دیگرکس: *-ād*

در وجه تمنائی شناسه دیگرکس مفرد *ēh/ē* است. (مثالهای دو وجه التزامی

و تمنائی از متون مانوی استخراج شده است).

چنان که می‌بینیم در صرف فعلهای فارسی میانه (پارسیک) میان شناسه‌گوینده

مفرد و جمع مضارع اخباری تفاوتی نیست، یعنی از ماده مختوم به *-a* در مفرد و

جمع هر دو، شناسه به صورتهای *-am* یا *-om* است، در فعلهایی که ماده آنها به ماده

ساز *-aya* ختم می‌شود در هر دو صیغه مفرد و جمع *-em* وجود دارد. درست

نمی‌دانیم که این یکسانی نتیجه نقص رسم الخط است که تفاوتهای جزئی در تلفظ

را ثبت نکرده است، یا در تلفظ عادی آن روزگار نیز میان شناسه این دو صیغه

تفاوتی نبوده است.

(۳، ۱) در زبان پهلوانیک (پارتی) نیز صرف فعلهایی که با ماده ساز *-aya* به کار می‌رفته در مضارع وجه اخباری و وجه امری بر ماده‌های دیگر فعل تعمیم یافته است. شناسه‌های فعل در این زبان چنین است:

مضارع اخباری:

مفرد	جمع
- am	- am
- eh	- ed
- ed	- end

مضارع التزامی:

- an	- am
- ah	- ad
- ah	- and

معین فعل

(۲) سه معین فعل در پارسیک (فارسی میانه، پهلوی جنوبی) برای صرف صیغه‌های فعل به کار می‌رود که عبارتند از:

- (۱) \sqrt{ah}
- (۲) $b\bar{u}d, b\bar{a}v : \sqrt{bu}$
- (۳) $\bar{i}st\bar{a}d, \bar{i}st : \sqrt{sta}$

(۱، ۲) معین فعل \sqrt{ah} (ریشه مضارع فعل بودن) که به *-h* تخفیف یافته با شناسه‌های فعل ترکیب می‌شود و صرف آن از این قرار است:

مضارع اخباری

مفرد	جمع
گوینده: <i>hēm, hom, ham</i>	<i>hem</i>
شنونده: <i>hē</i>	<i>hed</i>
دیگر کس: <i>hast/ast</i>	<i>hend</i>

وجه التزامی

-	گوینده: -
<i>hād</i>	شنونده: -
<i>hānd</i>	دیگر کس: <i>hād</i>

وجه تمنائی

دیگر کس: *hē*

(۳۰۴) معین فعل $\sqrt{bū}$: *būd.bav* که به معنی بودن و شدن است و برای ساختن صیغه‌های ماضی به کار می‌رود چنین صرف می‌شود:

مضارع اخباری

فرد	جمع
گوینده: <i>bawēm</i>	<i>bawēm/bēm</i>
شنونده: <i>bawē(h)</i>	<i>bawēd/bēd</i>
دیگر کس: <i>bawēd/bēd</i>	<i>bawēnd/bēnd</i>

التزامی

گوینده: <i>bawān</i>	<i>bawām</i>
شنونده: <i>bawāy</i>	<i>bawād</i>
دیگر کس: <i>bawād/bād</i>	<i>bawānd/bānd</i>

امری

شنونده: <i>bāš</i>	<i>bed, bawed</i>
--------------------	-------------------

(۳۰۴) معین فعل \sqrt{sta} ' *īst* ' *īstad* که در اصل به معنی ایستادن و رسیدن است برای ساختن ماضی نقلی و با معین فعل $\sqrt{bū}$ برای ساختن ماضی دورتر (رفته بوده‌ام) به کار می‌رود و مطابق قاعده صرف می‌شود.

(۳۰۴) در پهلوانیک (پهلوی شمالی) به جای معین فعل \sqrt{sta} که در پهلوی جنوبی (پارسیک) هست، معین فعل \sqrt{st} به کار می‌آید که استعمال آن بسیار نادر است و برای ساختن یک نوع ماضی راکد یا ساکن معمول است:

خوفت آشیته = خفتستی، خفته‌ای

ویراشت اشتید = آراسته شدست

وصیفه‌های موجود از صرف این فعل چنین است:

مضارع

جمع	مفرد
-	گوینده: <i>eštām</i>
-	شنونده: <i>eštē(h)</i>
<i>eštēnd</i>	دیگرکس: <i>eštēd</i>

وجوه فعل

(۱) وجه فعل به شیوه‌ای از استعمال فعل اطلاق می‌شود که به وسیله آن گوینده وضع خود را نسبت به جریان فعل بیان می‌کند، به عبارت دیگر طریقه‌ای که جریان فعل از طرف گوینده نقل می‌شود، بر حسب آن که از وقوع فعلی خبر بدهد، یا قصد خود را به انجام دادن، یا میل به انجام یافتن، یا شرط انجام گرفتن، یا امر به انجام دادن فعلی را بیان کند.

(۲) در صرف فعل فارسی دوره‌ای که مورد بحث ماست پنج وجه فعل وجود دارد: اخباری، التزامی، شرطی، امری، تمنائی.

(۱،۳) وجه اخباری به مجموع زمانها و صیغه‌هایی از فعل اطلاق می‌شود که در آنها مراد گوینده بیان جریان فعلی است بی آنکه درباره آن تعبیر و تفسیری بیاورد؛ یعنی میل یا قصد یا تردید یا شرطی را درباره انجام یافتن آن فعل بیان کند. به وسیله این وجه، گوینده از فعلی خبر می‌دهد که در زمان گذشته روی داده، یا اکنون در جریان وقوع است، یا پس از زمان گفتار انجام خواهد گرفت: آمد، برد، می‌آید، می‌بزد، خواهد آمد، خواهد بُرد، و جز اینها.

(۲،۳) وجه التزامی به شیوه‌ای از بیان فعل اطلاق می‌شود که گوینده ذهن خود را به طریقی در آن دخالت می‌دهد، یعنی مثلاً قصد، یا اختیار، یا تردید، یا پیش‌بینی، یا فرض، یا منع، یا شرط، یا موافقت خود را در ضمن بیان جریان فعل اظهار می‌دارد:

باید بروم، می‌خواهم بروم، بروم یا بعالم، تا چه کند، بگو بیاید، شاید بیاید، مبادا بگوئی، نرنی و مانند آنها.

این وجه از آن جهت التزامی خوانده می‌شود که همیشه در استعمال ملازم یعنی همراه و وابسته به فعل دیگری است که غالباً از وجه اخباری و گاهی از وجه امری یا تمنائی است.

(۳،۲) وجه شرطی برای بیان فعلی است که به صورت فرضی مطرح می‌شود و وقوع آن منوط به وجود یا وقوع شرطی است. موارد عام استعمال وجه شرطی از این قرار است:

الف) فعلی که وقوع آن در آینده منوط است به وجود شرطی که ممکن تلقی می‌شود:

اگر درس بخوانی در امتحان موفق می‌شوی

ب) فعلی در زمان گذشته که انجام نگرفته، زیرا که وقوع آن مشروط به وقوع یا وجود شرطی بوده که حاصل نشده است:

اگر درس خوانده بودی در امتحان موفق می‌شدی

و موارد استعمال خاص نیز دارد که در جای خود خواهد آمد.

(۴،۲) وجه امری صورتی از فعل است که با آن فرمانی داده می‌شود، به اثبات یا نفی؛ یا درخواست اجرای فعلی بیان می‌شود:

بازگرد و ملک را بگوی که من بیرون نیایم (قصص ۱۱۱)

ای پسر این خواب را با برادران مگوی (قصص ۸۴)

الهی بنیاد توحید ما خراب مکن (رسائل ۱۵۴)

(۵،۲) وجه تمنائی صورتی از صرف فعل است که در آن آرزوی وقوع فعلی بیان می‌شود:

چنین باد، دست مریزاد، مکناد، بزیراد

وجه اخباری

(۱) صیغه‌های ماضی

(۱) در پارسی باستان يك زمان نامعین برای همه انواع ماضی وجود داشته است. (ج ۱، ص ۱۹۵) اما يك وجه استعمال دیگر برای بیان امری که در گذشته انجام یافته باشد نیز به کار می‌رفته که از صفت مفعولی فعل منظور ساخته می‌شده است (ج ۱، ص ۲۶۳). در فارسی میانه به سبب افتادگی اجزاء آخر کلمه وجوه صرفی زمان نامعین از میان رفته و به جای آن همه زمانهای ماضی از وجه دوم، یعنی با صفت مفعولی ومعین فعلهای *ah* و *bū* یا *bav* ساخته شده است.

ماضی تام

(۱،۱) ماضی تام (ساده، مطلق) صیغه‌ای از فعل است که بر روی دادن کاری یا وجود حالتی در زمان گذشته دلالت می‌کند به طریقی که فعل به تمامی انجام یافته و جریان آن به زمان حال نرسیده باشد. به عبارت دیگر ماضی تام جریان فعل را از آغاز تا پایان بیان می‌کند.

(۲،۱) در فارسی میانه (پارسیک) ماده ماضی تام همان صفت مفعولی است. اما صرف آن در فعلهای متعدی و لازم متفاوت است.

در فعلهای لازم صیغه‌های مضارع فعل *ah-* (که تنها عمل شناسه را در اینجا

انجام می‌دهند) پس از ماده صفت مفعولی در می‌آید:

جمع	مفرد
رفت + هیم	گوینده: رفت + هم
رفت + هید	شنونده: رفت + هی (ه)
رفت + هَند	دیگر کس: رفت + ه

چنانکه می‌بینیم در صیغه دیگر کس مفرد، شناسه محذوف است و این وضع را در اصطلاح «درجه صفر» می‌نامند.

در فعلهای متعدی دو صورت صرفی وجود دارد:

الف) ماده فعل همان صفت مفعولی است، و شناسه که پیش از آن واقع می‌شود، ضمیرهای مفعولی و اضافه است، به این صورت:

جمع	مفرد
مان + کرد	م + کرد
تان + کرد	ت + کرد
شان + کرد	ش + کرد

این صورت صرفی بازمانده شیوه استعمال پارسی باستان است. فعل ماضی متعدی به صورت مجهول بیان می‌شود و معادل است با: کرده من، کرده تو... کرده ایشان.

ب) صورت صرفی دیگر ماضی متعدی آن است که ضمیرهای منفصل مقدم بر صفت مفعولی قرار می‌گیرند:

جمع	مفرد
ایما + گفت	من + گفت
شوما + گفت	تو + سرود
اوشان + گفت	ادی + گفت

۲) در فارسی جدید (دری) صورتهای صرفی ماضی متعدی متسروك شده و صورت صرفی صیغه لازم تعمیم یافته و در نتیجه صرف فعل ماضی تام، اعم از متعدی

و لازم، به صورت واحدی درآمده که عبارت است از ماده فعل (صفت مفعولی بدون مصوت آخر که در فارسی دری به صورت هاء بیان حرکت نوشته می شود) با شناسه هائی که از صورت صرف فعلهای لازم در دوره فارسی میانه برجا مانده است.

(۱،۴) از آغاز این شناسه ها صامت نفسی (ه) ساقط شده و صیغه های اصلی فعل $\sqrt{ah'h}$ به صورت $and, \bar{t}d, \bar{t}m, \emptyset, \bar{t}iam$ درآمده که با ماده ماضی جوش خورده و صیغه های آنرا به صورت کلمات بسیط درآورده است.

(۲،۴) گاهی در نسخه های کهن فارسی دری صورت اصلی صیغه های فعل \sqrt{h} یعنی بدون اسقاط صامت نفسی «ه» محفوظ مانده و شاید نشانه آن باشد که این تحول در بعضی از نقاط سرزمین ایران دیرتر از جاهای دیگر انجام گرفته است؛ از آن جمله در تفسیر ابوحنیفه نجم الدین عمر نسفی (۴۶۲-۵۳۸) که از مردم ماوراءالنهر بوده صیغه های ذیل از این فعل وجود دارد:

اندرین آیتی است شما را اگر هیبت تصدیق کنندگان (نسفی ج ۱: ۶۳)
بگوی یا محمد بیاریت حجت تان اگر هیبت راست گویان (نسفی ج ۱: ۳۱)
وحی کرده نشده [است] جادوئی بدان دو فرشته که هیند به بابل
(نسفی ج ۱: ۲۸)

رهاکن و بفرست با من بنی اسرائیل را که هیند اسیران (نسفی ج ۱: ۲۲۹)
بفکن بر ما پاره ای از آسمان، اگر هیی از راست گویان (نسفی ج ۲: ۵۳۹)
بیار به ما آنچه وعید می کنیمان، اگر هیی از راست گویان (نسفی ج ۲: ۷۲۹)

(۳،۴) در صیغه شنونده جمع، بسیاری از نسخه های کهن همه جا به جای دال یا ذال معجمه حرف «ت» آورده اند (تفسیر نسفی با استثنای معدود) و در بعضی دیگر هر دو وجه دیده می شود (سککعیار، تذکرة الاولیاء)

(۴،۴) در بعضی از نسخه های کهن از شناسه دیگر کس جمع (-ند) صامت آخر (د) ساقط شده و این شناسه به صورت «ن» درآمده است چنانکه در تلفظ عادی و جاری امروزی نیز چنین است و مصححان در نسخه های چاپی غالباً متن را تغییر داده و ضبط اصل را به حاشیه برده اند: